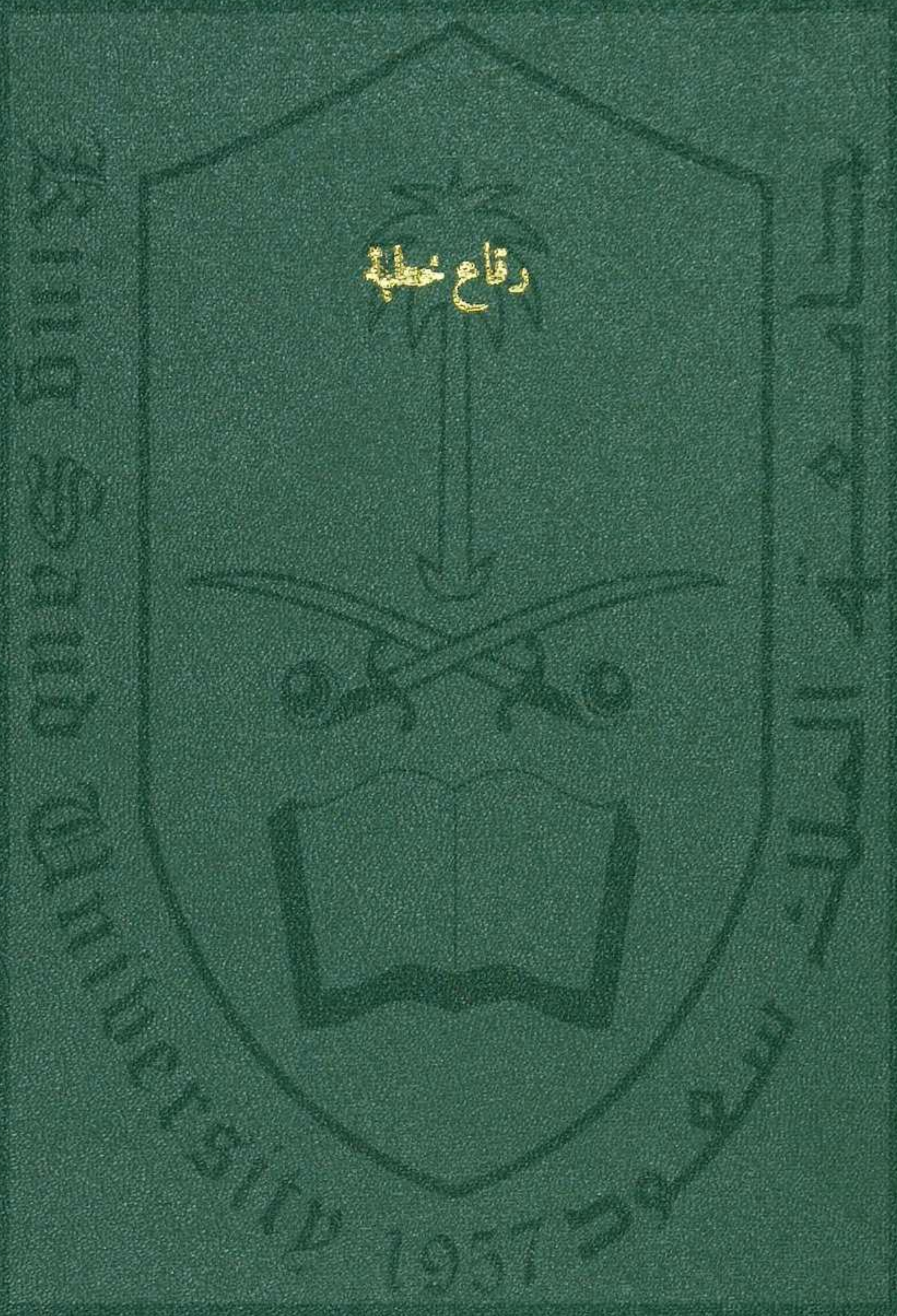


٩٩٧

رقاع حطبة



Copyright © King Saud University

٤١١,٦

رقاع خطية (باللغة الفارسية) . خط القرن الثاني عشر

الهجري تقديرا .

٢٢ ق ٤٢٠ م ٤١٤٠ م

نسخة جيدة ، بها زخارف بالذهب والألوان .

١- الخط ، الكتابة ، اللغة العربية

١- تاريخ النسخ .

رقاع مهينة

١٨٤

٩٤

٩٤

١٣٦

مكتبة جامعة الرياض - قسم المخطوطات

اسم الكتاب: رقاع مهينة الرقم: ٩٩٧

اسم المؤلف:

تاريخ النسخ:

٢٢٢

عدد الأوراق:

ملاحظات:

مخط

٤١١, ٦

ر

القياس: ٢٤, ٣٤

بسم الله الرحمن الرحيم
السلام على ابيات خورشيد ودر افق
اسمان ورومكمن افق اودون
منقلى احوار ودر خورشيد طلعت
داور ابراهيم عظيم الميراثين
باغلى ادرى

سامى خورشيد ادرى ابراهيم
اى نور ادرى فطرت
باصفاى كور ابراهيم
خاك حلت ابراهيم



بابت او مصطفیٰ را می گویند که در حدیث آمده است
از خدا او مصطفی است و در حدیث دیگر آمده است
که سوره های آن را که از پیش از او است
نابود و از او است که در حدیث دیگر آمده است

که عسل از زبان مصطفی
او دین جان و جهان مصطفی
فقط در شب او دین جان و جهان مصطفی
از خود گویند که لبش سید و پادشاه است
ما نهادی که صورت پادشاهان مصطفی

ای باب سخاوت بعد از مصطفی خیر تو کی
با نیا و ده پای کسین مکان مصطفی
پس هر ساع از او پورا شد هر کس
از او روایست هر می آسمان مصطفی

بارسان پس ای کما بوضاحت است
و در آمد بود آن پس جویمان مصطفی
نیفت بالای امکان صورت با ممکن است
و در بود ممکن بود در بود آن مصطفی

رو صاحب شادمانی
حالت خاص من اندر عابدان
مشغولم جان آورد لطفی کن
وارمان ازین غلیم جان

تغیث ان از سبب ما دل کمز
ناره دارد در این
بروان عالم حکم می آید بوده راه
بی زمین بوسه است از شایسته

ای شاه جوان با سر در آریان
 زلف در آبی این حضرت بی کرم پدید
 آنچو خندان کردویی در زمان مصطفی
 مایه نیش با کرامت ز راه

ای کز دیده ز غایت با المومنین
 خوانده ز غایت مصطفیان با المومنین
 و نیت جان سپردن نظیر کربلا
 زوی منت زیناب اکلی جان از روی منت

گردمان بر او آورده
 بازوی و از راست با برترین
 دریا که بسیار است
 حارمان جان دریا که بسیار است
 روز باز از سخاوت با برترین

سبک علی اندر دل جان کس بر آورده
 از دل دریا عطای با برترین
 از سیم باد نوروزی فراوان گرداوه
 پیش خلق جان کس با برترین



حاج آقا شایسته دولت باید که در پیش
 کتب ما گوید ساریت با ایام پیران
 خاطر سپردن می شود به خاطر کی کند
 صفت در ساریت با ایام پیران

با همه لطافت که ای پیران
 ای پیران که در این با ایام پیران
 غزل کارزار
 کافور پیش رسا بد با ایام پیران



ای که فرمان قصاص و قوف فرمان ستم است
دور دوران فلک پدید دوری دور است
اقامی کسبمان سب اقبال است
بر روی المعب کوی کربان است

چو از روی عالم ارکان عجب بیست
قطره از رخ در پای حسان است
صورت ده چندان از آن کانی است

کسب خانه ابدی یعنی خیر کسب
 با نیکو کردن خود و ماکمل
 بر کار خیر معوان خدا را
 با جمال لطف و رحمت حاصل
 در شان کسب

نسبت در شما با اوج کرد و چون
 زانکه اوج او حقیقت
 نسبت در همان من و
 از آنکه کرد و آن بدان
 خرد و خرد نسبت



سحر زبون از چند زجا
 مویز پند
 مرغ ز جوی که این عالم بویان است
 مرغ تقطیر می کند این عالم بویان است
 کوهی در سیم
 کوهی در سیم
 صورت اظهار آن موقوف در زمان است

بنده خجسته
 راه کاشی کرد و جان بیان ماه
 روز و شب در خطه اهل زمان است
 در دولت تابست
 روی خاکی خاک زمان است
 بادل پروردار است در زمان است



پنهان پنهان در میان خندنبون ایشان
 عاقلی بود در زمان در پنهان ایشان
 این سخن سادگی است درین دولت از من
 خاک او دار دستش را در من

که صلیب یکبار در دربار نصرت
 ز آنکه دارد در راه او یعنی
 از پنهان در میان امیر المومنین
 و اعلیٰ ممالک امامت حاکم و السلام



سلطان سوادین معنی حکامین
 حاکمین سوادین عالم و علم
 طایفین سوادین سوادین
 سلطان سوادین سوادین
 سلطان سوادین سوادین
 سلطان سوادین سوادین

سلطان سوادین سوادین
 سلطان سوادین سوادین
 سلطان سوادین سوادین
 سلطان سوادین سوادین
 سلطان سوادین سوادین
 سلطان سوادین سوادین



شکوه سحر و سحر و سحر و سحر
 ایچ بی سیدی و سحر و سحر و سحر
 عطریم امکان سلیمان بود
 اندکی بود آن پسر از کیمین سلیمان

از دیدم که سحر و سحر و سحر
 همدا از روی آب ای در سحر و سحر
 نسبت بسیار آن خطا باشد خطا
 هر که با سحر و سحر و سحر



و تعالیٰ جانم
 موالید و عیال
 سئل ابو مصطفیٰ ص و ابی
 معنی ایمان
 ابرار ان حضرت را از درخت کجایین
 می رسید او از جانب جنت

و اندک حجابی
 عالم سلو
 نامش علی
 نطق استدل
 مطلع بناوه



سوره یوسف
 مکه المکه
 در اقصای اقصا
 صاحب یوسف
 زده العین

این که در میان
 در ساعد جازب
 چون حبیب
 از میان
 است دولت



طاق منقش با کرم اگر از در بهمان
 در راه مردی نزار دمای پادشاهان
 صورتی کرد و مخموم رخ و گوید اسکا
 لافتنی الا علی کا بسف ان لا و العضا

باز قدرت که بحب با مال جلالت کرد باز
 طایران در راه را اور از سپهر
 ز در فتح الباب از دست در یابین
 تهر طایر افکند چون لطف با دریا



ای که مهر مظهر بود بر صفح جان نشین کرد
 منم زین دل ای تو کان از دور تو ای کبریا
 و ای که دست جابجایی بر یاد تو برداشتم
 دست خود را اما قیاس جابجایی او بر پای

صاحب دیوان مرا بر لبه ی دریا کجا نشین
 پرده دار با مضمون عیبی که درون من
 در جهان از روی ستم چون می در جگانه
 در زمین از راه زلف استیغالی بین



تسبیح کاف و لون از بد و فطرت است
سزای سده چون ز جسد تو بسین
از عطای سب قیاس و عالم نفس
وزار ماغز سب مع نور ضو چون

سینه از او ان مایه عیان
سزای تو سزای تو سزای تو
سزای تو سزای تو سزای تو
سزای تو سزای تو سزای تو

باره پیش خدا بخدمت رسول الله بود
 اگر کسی تمناش باشد هم رسول الله بود
 ای نعم از مصطفی با بوده تنبای کس
 هم از نظر او از دست حق تعالی بود

مگر مظهر ارکانی هیچ برابر او فلک
 هرگز از فرشتگان و پادشاهان
 کسب با قدرت پدید آمدن از حق
 آن قدر است سعادت او این



کاروان سالار جانب چون این است
 چرخ ز ابروی سپیدش اینکست
 در این صفای مغرب کی است
 که در دل دریا کاف
 که در دین و دگر در آن پدید
 که در دین و دگر در آن پدید

صولت مارت اگر است
 چرخ ز ابروی سپیدش اینکست
 در این صفای مغرب کی است
 که در دل دریا کاف
 که در دین و دگر در آن پدید
 که در دین و دگر در آن پدید





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
اللَّهُ أَكْبَرُ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
اللَّهُ أَكْبَرُ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
اللَّهُ أَكْبَرُ